



بررسی مبانی فلسفی (فرانظری) نظریه‌های جریان اصلی در روابط بین‌الملل

مجید دشتگرد^۱، رامین بخشی تلایبی^۲، محمدجواد فتحی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۷

چکیده:

مبانی فلسفی نظریه‌ها به آن دسته از مبانی و اصول پیشانظری اشاره دارد که پیرامون هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی نظریه‌ها بحث کرده و رهنمودها و چارچوب‌های خاصی را در این زمینه برای نظریه‌ها ایجاد می‌کند. هدف نویسنده در این مقاله این است که مبانی فلسفی دیدگاه‌های جریان اصلی شامل نئورالیسم، نئولیبرالیسم و رئالیسم نئوکلاسیک که مبتنی بر فلسفه‌ی علم اثباتی هستند را مورد بررسی قرار دهد. سوال اصلی این پژوهش این است که مبانی فلسفی نظریات جریان اصلی شامل چه اصولی هستند؟ فرضیه و پاسخ این پژوهش این است که مبانی فلسفی نظریات جریان اصلی مبتنی بر مبانی فلسفه‌ی علم اثباتی است و تلاش دارد که نشان دهد عرصه‌ی روابط بین‌الملل را می‌توان همانند علوم تجربی و بر اساس ابزارهای علمی مورد معرفت و شناخت قرار داد. نویسنده تلاش دارد که به کمک روش تحلیلی-توصیفی و با بهره‌گیری از نقل قول‌های نظریه پردازان اصلی این رویکرد، این مبانی را تشریح نماید.

واژگان اصلی: روابط بین‌الملل، نظریات جریان اصلی، مبانی فلسفی، اثبات‌گرایی.

۱. دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) mj_da@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

۳. دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه شاهد، تهران، ایران.



مقدمه

نظریه‌های روابط بین‌الملل همچون دیگر رشته‌های علوم اجتماعی مبتنی بر مبانی فلسفی خاص و منحصر به فرد خود بوده و اغلب پیش از این که شاهد شکل‌گیری نظریات روابط بین‌الملل باشیم می‌توانیم رد پای مبانی فلسفی نظریه‌ها را در فلسفه‌ی علوم اجتماعی و فلسفه‌ی علم مشاهده نماییم. در واقع اگر به تاریخ شکل‌گیری نظریه‌ها و سنت نظریه‌پردازی در حوزه‌ی روابط بین‌الملل نظر بیفکنیم متوجه خواهیم شد که مبانی و اصول نظریه‌های ایجاد شده در حوزه‌ی روابط بین‌الملل پیش‌تر در حوزه‌ی فلسفه‌ی علوم اجتماعی و فلسفه‌ی علم مطرح گردیده‌اند. نظریات جریان اصلی که موضوع این پژوهش است و آن‌ها را تحت عنوان رویکردهای اثباتی در حوزه‌ی روابط بین‌الملل می‌شناسیم نیز پیرو همان سنت فلسفی‌ای بوده‌اند که توسط فلاسفه‌ی طبیعی، آگوست کنت و بعدها حلقه‌ی وین شکل گرفته‌است. در حوزه‌ی روابط بین‌الملل، شکل‌گیری دیدگاه‌های علمی برای نخستین بار توسط والتز مورد توجه قرار گرفت و نئولیبرال‌ها و رئالیست‌های نوکلاسیک نیز این مسیر را ادامه دادند. البته در گذشته متفکرین کلاسیک مانند مورگنتا و یا ای‌اچ کار نیز بر ضرورت نگاه علمی به روابط بین‌الملل تأکید داشتند اما با این حال علم‌گرایان بعدی این متفکرین را جزء متفکرینی می‌دانند که در زمره‌ی رهیافت‌های سنتی جای می‌گیرند و اصول و مبانی علم اثباتی را در راستای شناخت رشته روابط بین‌الملل به کار نگرفته‌اند. به عنوان مثال والتز این متفکرین را همان متفکرین سنتی می‌داند که در قالب حقوق و فلسفه به بررسی مسائل سیاست جهانی پرداخته‌اند. تلاش اصلی نویسنده در این پژوهش این است که مبانی فلسفی فرائظری نظریات جریان اصلی را در حوزه‌ی روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار دهد و نشان دهد که چگونه نظریه‌پردازان جریان اصلی در راستای ایجاد مبانی اثباتی علم در حوزه‌ی روابط بین‌الملل گام برداشته‌اند. بنابراین سوال اصلی این پژوهش این است که مبانی فلسفی نظریات جریان اصلی شامل چه اصول و مواردی هستند؟ فرضیه و پاسخ این پژوهش این است که مبانی فلسفی نظریات جریان اصلی مبتنی بر مبانی فلسفه‌ی علم اثباتی است و تلاش دارد که نشان دهد عرصه‌ی روابط بین‌الملل را می‌توان همانند علوم تجربی و بر اساس ابزارهای علمی مورد معرفت و شناخت قرار داد. این مبانی شامل هستی‌شناسی، روش‌شناسی و معرفت‌شناسی است که در حوزه‌ی هستی‌شناسی ۴ مولفه‌ی ماهیت‌بازیگر روابط بین‌الملل، علیت، ساختار و کارگزار و همچنین واقعیت سیاست جهانی می‌باشد. بررسی و

تبیین فرضیه ی پژوهش در قالب روش تحلیلی - توصیفی انجام خواهد پذیرفت و نویسنده تلاش خواهد کرد که با جمع آوری شواهد و داده های تجربی و تجزیه و تحلیل آن به وسیله ی استدلال منطقی به بررسی فرضیه بپردازد.

نظریه های جریان اصلی در روابط بین الملل

رویکردهای علمی و اثباتی در حوزه ی روابط بین الملل تحت عنوان رویکردهای جریان اصلی شناخته می شوند که البته این عنوان بیشتر توسط سایر رویکردها مطرح شده است تا نشان داده شود که این رهیافت بر حوزه ی روابط بین الملل مسلط بوده و ضرورت دارد که مسیر شناختی روابط بین الملل از این وضعیت خارج شود. نظریات جریان اصلی مبتنی بر مبانی علم اثباتی هستند و تلاش دارند که حوزه ی روابط بین الملل را همچون علوم تجربی مورد واکاوی و شناخت قرار دهند. کاربرد فلسفه ی اثبات گرایی به طور مشخص در حوزه ی علوم سیاسی تحت عنوان انقلاب رفتاری در دهه ی ۱۹۵۰ آغاز شده و سپس در دهه ی ۱۹۶۰ بود که به حوزه ی روابط بین الملل نیز نفوذ یافت و محققینی مانند کارل دوویچ، مورتون کاپلان، توماس شلینگ،^۱ بارتن ساپین،^۲ اچ. دبلیو براک،^۳ ریچارد اسنایدر،^۴ دیوید سینگر^۵ و ملوین اسمال^۶ نخستین متون مبتنی بر اصول اثبات گرایانه را در این دوران انتشار دادند. مورتون کاپلان با ارائه ی "نظریه ی سیستم ها"^۷، کارل دوویچ با مطرح نمودن "تئوری ارتباطات"^۸ و "سایبرنتیک"^۹، توماس شلینگ با "نظریه ی بازی ها"^{۱۰}، ریچارد اسنایدر، ساپین و اچ بروک از طریق بسط "تئوری تصمیم سازی"^{۱۱} و دیوید سینگر و ملوین اسمال با مجموعه ی اطلاعات مربوط به پروژه ی جنگ در دانشگاه میشیگان^{۱۲} در راستای علمی کردن

¹ Thomas Schelling

² Burton Sapin

³ H.W. Bruck

⁴ Richard Snyder

⁵ J. David Singer

⁶ Melvin Small

⁷ Systems Theory

⁸ communications theory

⁹ cybernetics theory

¹⁰ game theory

¹¹ decision-making theory

¹² University of Michigan



رشته‌ی روابط بین‌الملل کوشیدند. (C. SCHMIDT, 2002:19) نگرش جدید پوزیتیویست‌ها زمینه را برای مناظره‌ی دوم روابط بین‌الملل بین این نحله‌ی فکری و سنت‌گرایان فراهم ساخت و دو دیدگاه سنتی و علمی یا رفتارگرایی را در مقابل هم قرار داد. این مناظره اساساً مشاجره‌ای بین هدلی بال به‌عنوان مدافع آنچه که به‌اصطلاح رهیافت‌های سنتی خوانده می‌شد و مورتون کاپلان به‌عنوان مدافع اصلی رهیافت علمی بود. بنیاد این مناظره مبتنی بر نگرش جدید علم‌گرایان از یک‌سو و مبانی سنت‌گرایی از سوی دیگر بود. براین اساس علم‌گرایان تأکید داشتند که روش علوم طبیعی و یا حداقل آنچه که فلاسفه‌ی پوزیتیویست منطقی علم، مدل فرضیه‌ای-قیاسی^۱ می‌خواندند، می‌تواند در حوزه‌ی سیاست بین‌الملل نیز اتخاذ و به کار برده شود؛ اما در مقابل سنت‌گرایان معتقد بودند که مطالعه‌ی علوم اجتماعی نمی‌تواند تابع روش محض تجربی علوم طبیعی باشد. (C. SCHMIDT, 2002:19) یکی از جلوه‌های بسیار مهم نفوذ رویکرد اثباتی در این زمان نیز تلاش برای ساخت نظریه‌های علمی کلان در رشته‌ی روابط بین‌الملل بود که سنگ بنای آن توسط والتر گذاشته شد و نای و کوهن نیز از آن تبعیت کرده و در قالب نهادگرایی نئولیبرال آن را بسط دادند. در راستای تلاش برای ایجاد چنین نگرشی بود که در دهه‌ی ۱۹۸۰ نظریه‌ی رئالیسم به نئورئالیسم و لیبرالیسم به نئولیبرالیسم تحول یافتند و در نتیجه به برنامه‌ی مسلط تحقیقاتی روابط بین‌الملل در دهه‌ی ۱۹۸۰ تبدیل شدند. (Waever, 1966:163) در حال حاضر رئالیست‌های نوکلاسیک نیز در زمره‌ی دیدگاه‌های جریان اصلی جای می‌گیرند.

مبانی فرانظری (فلسفی) نظریه‌های روابط بین‌الملل (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی)

مباحث فرانظری مبتنی بر بحث پیرامون مبانی فلسفی نظریه‌های روابط بین‌الملل است که تحت عنوان اصول پیشانظری به نظریه‌های روابط بین‌الملل شکل داده و پیش‌فرض‌ها و رهنمودهای خاصی را برای آن‌ها صادر می‌کند. این مبانی فلسفی که نظریه‌های علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل بر آن بنا گذارده شده‌اند را معمولاً مبتنی بر ۳ حوزه یا بحث اساسی می‌دانند

¹ hypotheticodeductive

² Joseph Nye

که شامل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است. هستی‌شناسی به معنای مطالعه‌ی وجود است و از منظر فلسفه به شاخه‌ای از متافیزیک گفته می‌شود که به بحث پیرامون ماهیت وجود می‌پردازد. (Wagner, 2010:44) در حوزه‌ی فلسفه‌ی علم و فلسفه‌ی علوم اجتماعی، هستی‌شناسی معنایی متفاوت می‌یابد و بر نگرش خاص هر تئوری نسبت به وجود متمرکز می‌شود. درواقع در حوزه‌ی فلسفه‌ی علم، هستی‌شناسی به مجموعه‌ای از آن چیزهایی اشاره دارد که به وجود و هستی مربوط است و توسط یک تئوری خاص یا یک سیستم تفکر مورد تأیید قرار گرفته است. (Wight, 2002:63) بنابراین هستی‌شناسی تئوری به انواع چیزهایی اشاره دارد که تئوری متعهد و معتقد به وجود آن است. به‌عنوان مثال در مکانیک نیوتون^۱ اجرام چیزی است که به ویژگی‌های ذاتی اشیاء اشاره دارد اما در مکانیک انیشتین^۲ جرم مبتنی بر ویژگی‌های رابطه‌ای اشیاء است. (Rosenberg, 2005:199) در این معنی هستی‌شناسی انواع چیزهایی را مدنظر دارد که وجود آن برای یک تئوری مفروض پنداشته می‌شود و در این رابطه هستی‌شناسی یک عقیده و یا عمل متفاوت از هستی‌شناسی تئوری است. هستی‌شناسی تئوری درواقع خود در پی تبیین آن اعتقاد و عمل است. (Scruton, 2007:492) براین اساس نظریه‌های روابط بین‌الملل نیز هر کدام از یک هستی‌شناسی خاصی تبعیت می‌کنند و یک دیدگاه و نگرش متمایزی را پیرامون هستی و ماهیت وجودی روابط بین‌الملل ارائه می‌دهند. هستی‌شناسی این نظریات عمدتاً به بررسی سؤالات بنیادینی پیرامون آنچه که سرشت جهان بر اساس آن‌ها ساخته شده است مانند روابط، فرآیندها، کنش‌ها، واحدها، آگاهی‌ها و سیر ماهیت جهان یا قدرت می‌پردازد. (smith and others, 1996:177) در هستی‌شناسی معمولاً^۴ مولفه‌ی علیت، ماهیت بازیگر، ساختار-کارگزار و واقعیت بین‌المللی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

معرفت‌شناسی^۳ تئوری دانش^۳ یا "فلسفه‌ی دانش"^۴ است که مشخص می‌کند چگونه می‌توان به دانش معتبر و درست نائل شد و در پی آن است که به بررسی و واکاوی تعریف دانش و مفاهیم مرتبط با آن، منابع و معیارهای دانش، انواع دانش امکان‌پذیر و میزان دقیق و

¹ Newtonian mechanics

² Einsteinian mechanics

³ Theory of knowledge

⁴ Philosophy of knowledge



مشخص ارتباط بین آن کسی که دست به شناخت زده و موضوع شناخته شده، پردازد. (WIGHT, 2002: 51) معرفت‌شناسی اساساً در پی پاسخ‌گویی به چنین سؤالاتی است: چگونه می‌توانیم صحت آنچه را که می‌پنداریم دانش است را اثبات کنیم؟ بر چه مبنایی ما می‌توانیم ادعای دانستن چیزی را داشته باشیم؟ چه چیزی دانش درست را از باورها و حدس‌ها جدا می‌کند؟ چگونه می‌توانیم بدانیم که ما درست می‌گوییم؟ چگونه می‌توانیم بین دانش ایجادشده توسط موقعیت‌های مختلف تئوریک قضاوت کنیم؟ (Booth, 2007: 193)

کسب معرفت قابل اتکا و درست در عرصه‌ی روابط بین‌الملل نیازمند به‌کارگیری ابزارها، روش‌ها و تکنیک‌های خاصی است. به بررسی و مطالعه‌ی این تکنیک‌ها و روش‌ها جهت اتخاذ نوع مناسب آن‌ها روش‌شناسی گفته می‌شود. درواقع روش‌شناسی مربوط به بررسی و تحقیق پیرامون ابزارها و تکنیک‌هایی است که اندیشمندان آن‌ها را جهت پیشرفت در تحلیل‌ها و یا تبیین‌هایشان نسبت به سیاست جهانی به کار می‌گیرند. (Sutch, Elias, 2007: 110)

اگرچه روش‌شناسی مربوط به این مسئله است که ما چگونه می‌توانیم به شناخت دست‌یابیم اما ماهیت آن کاربردی‌تر است و جنبه‌ی عملی‌تری دارد. درواقع روش‌شناسی به روش‌های مشخصی اشاره دارد که ما می‌توانیم از آن‌ها جهت فهم بهتر جهان استفاده کنیم. (WIGHT, 2002: 63) پس از آن که در حوزه‌ی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی، پیرامون واقعیت و ماهیت وجود روابط بین‌الملل یا ماهیت دانش و نوع درست آن اتفاق‌نظر حاصل شد، روش‌شناسی کمک می‌کند تا بهترین تکنیک و روش جهت کسب معرفت موردنظر اتخاذ شود.

روش‌شناسی تحقیق

این تحقیق مبتنی بر روش تحلیلی-توصیفی بوده و نویسنده تلاش دارد که مبانی فلسفی نظریه‌های روابط بین‌الملل را بر اساس داده‌های اولیه و استدلال منطقی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و نشان دهد که نظریات جریان اصلی در روابط بین‌الملل بر کدامین اصول فلسفی استوار هستند. همچنین نویسنده داده‌های پژوهش را به روش کتابخانه‌ای و در قالب فیش‌های تحقیق جمع‌آوری نموده است.

مبانی فلسفی جریان اصلی در روابط بین الملل

در این بخش ۳ مبانی فلسفی نظریات جریان اصلی یعنی معرفت شناسی، روش شناسی و هستی شناسی را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

الف: هستی شناسی

واقعیت بین المللی

نئولیبرالیسم و نئورئالیسم با الهام از رهیافت فلسفی اثبات گرایی، وجود یک واقعیت بین المللی عینی و بیرونی را مورد تأیید قرار می دهند. درواقع نگرش هستی شناختی نظریه پردازان نئو-نئو مبتنی بر رئالیسم است که وجود واقعیت مستقل از ذهن انسان را به رسمیت می شناسد. جان مرشایمر در رابطه با دیدگاه نئورئالیسم نسبت به واقعیت بین الملل، بیان می دارد که "رئالیست ها به وجود یک جهان عینی و قابل شناخت که مستقل از شخص مشاهده گر است، اعتقاد دارند که این دیدگاه در تقابل با نگرش های انتقادی روابط بین الملل است که جهان را به گونه ای تفسیری در نظر می گیرند. از منظر رئالیست ها جهان ثابت و قابل فهم است و نه این که بر اساس تفاسیر گوناگون شکل بگیرد." (Mearsheimer, 1995:41) طبق نظر این اندیشمندان واقعیت فارغ از هرگونه باور و نگرش انسانی وجود دارد و نظریه های مختلف تأثیری در ساخت واقعیت ندارد و نظریه نمی تواند با واقعیت برابر باشد و آن را تحت تأثیر خود قرار دهد. والتز در این رابطه اظهار می دارد که "واقعیت هیچگاه نه معادل نظریه خواهد بود و نه معادل مدلی که نظریه نماینده ی آن است." (والتز، ۱۳۹۲: ۱۷) بلکه واقعیت همیشه به صورت عینی و خارج از نظریه وجود دارد. رابرت کوهن نیز در رابطه با هم سنخی هستی شناسی نئولیبرالیسم با نئورئالیسم در زمینه ی ماهیت واقعیت بین المللی تأکید می کند که نئولیبرالیسم اساساً در پی یک نگرش ذهنی و زبانی نیست و واقعیت بین المللی خارجی مهم ترین مؤلفه ی مورد توجه آن ها در نظریه پردازی است. طبق دیدگاه او "نهادگرایان نئولیبرال نیز مانند نئورئالیست ها قواعد رفتاری را مورد توجه قرار می دهند و هیچ یک از این دو مبتنی بر متون تفسیری نیستند. هر دو مجموعه نظریه پردازان بر این باورند که یک واقعیت سیاسی بین المللی وجود دارد که می توان بخشی از آن را درک کرد، حتی اگرچه همواره بخش وسیعی از آن همچنان پوشیده باقی بماند." (Keohane, 1989:8)

¹ Neo-Neo



نظریه پردازان مذکور مفاهیم اساسی روابط بین الملل مانند آنارشی، وابستگی متقابل،^۱ نهادهای بین المللی، قدرت، موازنه قوا و بازدارندگی^۲ را نه مفاهیمی صرفاً ذهنی و برساخته بلکه اساساً مفاهیمی می دانند که بر مصادیق واقعی و عینی در دنیای خارج دلالت دارند. این نگرش در تقابل با نگاه اندیشمندانی قرار دارد که مفاهیم بین المللی را صرفاً برساخته ای اجتماعی و یا ذهنی و زبانی می دانند. به عنوان مثال مرشایمر در تبیین مفهوم قدرت و موازنه قوا در نظام بین الملل نشان می دهد که از منظر نئورئالیسم این مفاهیم جنبه ای واقعی و مادی دارند. او در این رابطه اشاره می کند که "قدرت مبتنی بر قابلیت های مادی است که دولت ها آن را تحت کنترل خود درمی آورند و موازنه قدرت نیز تابعی از دارایی های ملموس نظامی مانند تسلیحات هسته ای است که دولت ها تلاش می کنند تا آن را به تصرف خود درآورند." (Mearsheimer, 2006: 73) والتز نیز اشاره می کند که قدرت در تئوری نئورئالیست ها به معنای قابلیت ترکیبی یک دولت است. (Waltz, 1990: 36) اندیشمندان نئو- نئو برخلاف دیگر نظریه پردازان روابط بین الملل مفاهیمی مانند آنارشی را نیز مبتنی بر واقعیت های خارجی روابط بین الملل می دانند که تأثیری واقعی بر روابط بازیگران بین المللی دارد و زندگی واقعی بازیگران ملی را تحت تأثیر خود قرار می دهد. لذا متعاقب این نگرش است که نئولیبریسم و نئورئالیسم هدف اصلی علم را نیز تلاش برای کسب این واقعیت بیرونی می دانند و معتقدند که نظریه پردازی های روابط بین الملل نیز می بایست در راستای کشف واقعیت خارج از ذهن گام بردارد. کوهن در این رابطه تأکید می ورزد که "هدف اصلی علم، حتی علوم اجتماعی این است که مجموعه ای از ابزارهای معرفت شناختی را در یک رشته برای دست یافتن به ماهیت واقعیت و کفایت نظریه های ما فراهم سازد." (Keohane, 1989: 250)

با توجه به این نگرش هستی شناختی است که پدر نئورئالیسم یعنی والتز نیز با توسل به ساختار آنارشیک سیستم بین الملل در پی تبیین قوانین عینی قابل شناسایی سیاست بین الملل برآمده است. (Fluck, 2017: 27) والتز دانش معتبر و علمی را آن دانشی می داند که به جهان واقعی ارجاع داده و تلاش می کند که آن را به بهترین نحو به تصویر بکشد. البته باید توجه داشت که تأکید بر وجود واقعیت عینی و خارجی به این معنی نیست که این اندیشمندان

¹ Interdependence

² Balance of power

³ Deterrence

همواره بر اساس دانشی عینی نیز عمل می کنند، بلکه آن ها به این مسئله واقف هستند که مؤلفه هایی مانند هنجارها و ارزش ها نیز در نوع نگرش و باورهای انسان نسبت به واقعیت تأثیرگذار است و اگرچه واقعیت به صورت عینی وجود دارد اما معرفت انسان نسبت به آن تحت تأثیر مؤلفه های مختلفی قرار می گیرد. کوهن در این زمینه می گوید که "البته این بدین معنا نیست که دانش کاملاً عینی وجود دارد و ارزش ها، نوع تربیت و آموزش، تجربه های فیزیکی و موقعیت های اجتماعی، فرهنگ، طبقه، نژاد و جنسیت همگی بر باورهای ما تأثیرگذار است." (Keohane, 1989: 250) تلاش رئالیست های نئوکلاسیک نیز اساساً در راستای توجه به این مؤلفه های تأثیرگذار صورت پذیرفته است. درواقع رئالیسم نئوکلاسیک مؤلفه ای میانجی درک بازیگران را در رابطه با ساختار مادی نظام بین الملل موردتوجه قرار داده است که بیانگر اهمیت مؤلفه های ارزشی و هنجاری در فهم واقعیت بین المللی می باشد. فرید زکریا^۱ در این رابطه توضیح می دهد که یک نسخه ی صرفاً مادی گرایانه از رئالیسم نمی تواند دلایل مربوط به تقلای کشورها که بر اساس برداشت نخبگان سیاسی از قدرت تعیین می شود را تبیین نماید. زکریا معتقد است که سیاستمداران بازیگران اصلی در امور بین المللی هستند و نه دولت ها و درک آن ها از انتقال قدرت بیش از اقدامات عینی مهم است. (L. Schweller, 2003: 337)

البته این رهیافت متفاوت نئوکلاسیک ها چنانچه جفری تالیا فرو^۲، نارین ریپسمن^۳ و استیون لابل^۴ بیان می دارند، ممکن است که این سؤال را به ذهن دانش پژوهان روابط بین الملل متبادر سازد که با حضور نظریه ی سازه انگاری چه نیازی به وجود رئالیسم نئوکلاسیک بوده است؟ و این که این رهیافت چه تفاوتی با دیدگاه های سازه انگارانه دارد؟ جفری تالیا فرو، نارین ریپسمن و استیون لابل در این رابطه پاسخ می دهند که بین نگرش آن ها با سازه انگاران تفاوت وجود دارد. آن ها معتقدند که، درحالی که سازه انگاران وجود واقعیت عینی خارج از بازیگران یا کنش گران را مورد تصدیق قرار می دهند اما آن ها تأکید می کنند که واقعیت سیال بوده و در قالب تفاسیر بیناذهنی بازیگران شکل می گیرد. این در حالی است که نئوکلاسیک ها

¹ Fareed Zakaria

² Jeffrey Talia-ferro

³ Norrin M. Ripsman

⁴ Steven E. Lobell



برعکس سازه انگاران ۲ فرض اساسی را در نظر دارند که بیانگر نقاط تمایز آنهاست: نخست این که یک واقعیت عینی و محیطی (در اینجا سیستم بین المللی) مستقل از بازیگران (دولت ها) وجود دارد. دوم این که ویژگی های محیطی مانند توزیع منابع قدرت می تواند بر طیف استراتژی هایی که دولت ها تعقیب می کنند تأثیرگذار باشد. آنها تأکید می کنند که شاکله ی تئوری نئوکلاسیک محیط مبنا است و دولت ها نمی توانند فراتر از محیط خارجی خود بروند. (M. Ripsman, W. Taliaferro, E. Lobell, 2016:22) با توجه به توضیحات نئوکلاسیک ها در مورد هستی بین المللی باید در نظر داشت که از این منظر نیز واقعیت ناب همیشه بیرون از نگرش های ذهنی و شناختی انسان موجود است و اگرچه آنها نقش انگاره ها را در فهم این واقعیت بیرونی مورد توجه قرار می دهند اما این دیدگاه با نگرش های بیناذهنی و یا زبانی و ذهنی از واقعیت بسیار متفاوت است.

ماهیت بازیگر روابط بین الملل

نئورئالیسم و نئولیبرالیسم دولت ها را به عنوان مهم ترین و اصلی ترین بازیگران بین المللی شناسایی می کنند که دارای هویتی اقتصادی هستند و منفعت و سود شخصی خود را در فضایی آنارشیک طلب می کنند. فرضیه ی "بازیگر خردمند"^۲ و "مدل انسان اقتصادی"^۳ مبنای نگرش هستی شناختی این اندیشمندان نسبت به سرشت بازیگران است که بر مبنای آن یک بازیگر بین المللی در پی حداکثر سازی سود و منفعت خود بوده و منافع خود را بر هر چیز دیگری ترجیح می دهد. در واقع از این منظر، بازیگران بین المللی واحدهایی خودمحور و خودپرست محسوب می شوند که برخی از ویژگی های اساسی شخصیتی آنها به صورت پیشااجتماعی^۴ و برونزاد^۵ ساخته می شود. والتز در رابطه با اهمیت مدل انسان اقتصادی در نظریه پردازی خود بیان می دارد که "این مفروض که انسان ها مانند انسان اقتصادی رفتار می کنند اگرچه از منظر توصیفی اشتباه است اما برای ساخت نظریه بسیار مفید است." براین اساس از نظر او "نظام های سیاسی بین المللی نیز مانند بازارهای اقتصادی از طریق اقدامات متقابل واحدهای منفعت طلب شکل

¹ Environment – based

² Rational Actor

³ Economic man

⁴ Presocial

⁵ Exogenous

می گیرد." (والتر، ۱۳۹۲: ۱۴۶-۱۴۸) طبق نگاه والتز، دولت ها در یک محیط آنارشیک می بایست امنیت خویش را با اتکا به خود تأمین نمایند. در این محیط تهدید علیه امنیت بازیگران فراوان است و همچنین دولت ها همواره نسبت به یکدیگر خصومت داشته و بدگمان هستند. معمای امنیتی که بر مبنای آن افزایش امنیت یک دولت، اساساً کاهش امنیت دیگر بازیگران را به دنبال خواهد داشت نیز وضعیت سیستم دولت ها را وخیم تر خواهد کرد. در یک قلمرو آنارشیک منبع آسایش یک بازیگر برابر با منبع ناآرامی برای دیگران خواهد بود. در چنین شرایطی صلح نیز بسیار شکننده است. (Waltz, 1988: 619)

بری پوزن ویژگی دولت ها در محیط آنارشیک را این گونه تشریح می کند که در این محیط دولت ها پیرامون موقعیت قدرت نسبی خود بسیار نگران هستند چراکه قدرت عامل کلیدی بقای دولت هاست و از آنجایی که هیچ اقتداری نمی تواند دولت ها را از آنچه قادرند در سیاست بین الملل انجام دهند بازدارد، لذا جنگ گزینه ای محتمل است. کلید بقا در جنگ نیز قدرت نظامی است و از آنجایی که جنگ یک رقابت و همورد است، قدرت جنبه ای نسبی دارد. (R. Posen, 2004: 6) مرشایمر نیز صراحتاً تأکید می کند که دولت ها موجوداتی با عقلانیت ابزاری بوده و دارای نگرشی استراتژیک پیرامون حفظ بقای خود در نظام بین الملل می باشند. از نظر او در نظام بین الملل هیچ یک از دولت ها نسبت به انگیزه و نیت یکدیگر اطمینان ندارد و از قصد هم آگاه نیستند و هر یک از آن ها خود را تنها و آسیب پذیر می بیند که این مسئله منجر به تمایل دولت ها به حفظ بقایشان خواهد شد. (Mearsheimer, 1995: 10-11) مرشایمر در رابطه با این که چرا دولت ها بازیگرانی عقلانی هستند بیان می دارد که چون دولت ها نسبت به محیط بیرونی خود آگاه هستند و به صورت آگاهانه در مورد چگونگی حداکثر سازی چشم انداز بقای خود فکر می کنند. آن ها تلاش می کنند تا ترجیحات دیگر دولت ها و همچنین این مسئله که چگونه رفتار آن ها بر کنش دیگر بازیگران تأثیرگذار است و یا این که چگونه رفتار دیگر بازیگران نیز بر استراتژی آن ها تأثیرگذار است را مورد ارزیابی قرار دهند. وقتی که دولت ها با استراتژی های مختلفی مواجه می شوند که می بایست از بین آن ها دست به انتخاب بزنند، آن ها احتمال موفقیت آمیز بودن این استراتژی ها و همچنین سود و هزینه ی هر یک از آن ها را ارزیابی می کنند. (Mearsheimer, 2009: 241-247)



البته در رابطه با اهمیت کاربرد "مدل بازیگر خردمند" در بین نئورئالیست‌ها اتفاق نظری وجود ندارد و چنانچه مرشایمر می‌گوید برخی این مدل را نمی‌پذیرند. مرشایمر در این رابطه تأکید می‌کند که والتز در نظریه‌پردازی خود از مدل بازیگر عقلانی مغفول مانده است و این در حالی است که نگرش ساختاری مانع به‌کارگیری فرض بازیگر خردمند نیست. مرشایمر بیان می‌دارد که بسیاری از نظریه‌پردازان تلاش دارند تا والتز را حامی فرضیه‌ی بازیگر خردمند نشان دهند در صورتی‌که چنین نیست و نگرش ساختاری والتز مانع از پذیرش چنین دیدگاهی بوده است. (Mearsheimer, 2009: 241-247) او تأکید می‌کند که رئالیست‌هایی که نظریه‌هایشان را بر مبنای فرضیه‌ی بازیگر عقلانی بنا می‌نهند، برخلاف والتز به جدا کردن تئوری‌های سیاست خارجی از سیاست بین‌الملل نیاز ندارند و والتز نیز برای ارائه‌ی یک تبیین جامع از طرز کار سیستم بین‌المللی نیازمند ترکیب تئوری سیاست بین‌الملل با تئوری سیاست داخلی است. مرشایمر معتقد است که نئورئالیست‌هایی مانند استفن ون اورا، بری پوزن و جک اسنایدر^۱ که تحت تأثیر نگرش والتز قرار داشته‌اند اساساً به مؤلفه‌های تأثیرگذار سطح واحد توجه داشته‌اند. (J. Mearsheimer, 2009: 244-247)

رئالیست‌های نئوکلاسیک نیز با استناد به دیدگاه والتز بیان می‌دارند که بازیگران در برابر الزامات سیستمی همیشه به صورتی عقلانی پاسخ نمی‌دهند و حتی اگر آنها نیات و تهدیدات را نیز به‌درستی درک کنند ممکن است بهترین و عقلانی‌ترین تصمیم را اتخاذ نکنند. (M. Ripsman, W. Taliaferro, E. Lobell, 2016: 22) استدلال فوق به دلیل اهمیتی است که رئالیست‌های نوکلاسیک برای متغیرهای واسطه‌ای به‌خصوص مؤلفه‌های انگاره‌ای قائل هستند. با این حال رئالیست‌های نئوکلاسیک نیز هویت منفعت‌طلبانه و خودمحمور بازیگران ملی که به‌گونه‌ای پیشا اجتماعی ایجاد شده است را به چالش نمی‌کشند و از نظر آنها نیز در وضعیت آنارشیک بقا و حداکثر سازی امنیت مهم‌ترین منفعت ملی برای بازیگران است و دولت‌ها جهت تضمین بقایشان باید به خود متکی باشند و همکاری بین بازیگران نیز بسیار دشوار است چراکه دولت‌ها همواره منافع نسبی خود را طلب می‌کنند و نه منافع مطلق را. (M. Ripsman, W. Taliaferro, E. Lobell, 2016: 157-179) آنها نگرش‌های بدبینانه نسبت به رفتار انسان و امکان تغییرناپذیری آن را یکی از ویژگی‌های اصلی همه‌ی

¹ Jack Snyder

شاخه های رئالیسم می دانند و معتقدند که در نظر رئالیست ها اخلاقیات محصول قدرت و منافع مادی است. (M. Ripsman, W. Taliaferro, E. Lobell, 2009: 14) بنابراین تنها نکته ی برجسته ی رئالیست های نوکلاسیک در این زمینه این است که آن ها متغیرهای میانجی را در شکل دهی به رفتار بیرونی دولت ها حائز اهمیت می دانند و معتقدند که دولت ها از منظر مؤلفه های میانجی مانند ادراک نخبگان، نهادهای داخلی، فرهنگ استراتژیک و نوع بسیج منابع، سود و منفعت شخصی خود را دنبال می کنند و واکنش آن ها به سیگنال های سیستمی نیز در این چارچوب حاصل می شود.

نئولیبرالیسم نیز در رابطه با سرشت منفعت طلب و پیشا اجتماعی بازیگران با نئورئالیسم هم عقیده است و کوهن نیز صراحتاً اعلام می دارد که "من تئوری نهادهای بین المللی را در قالب نظریه ی عقلانی ارائه داده ام". کوهن معتقد است که نظریه عقلانی می تواند به منظور بررسی شرایطی که همکاری در قالب آن اتفاق می افتد و توضیح اینکه چرا نهادهای بین المللی توسط دولت ها ایجاد می شوند مورد استفاده قرار گیرد. (Owen Keohane, 1988: 382-386) کوهن تصدیق می کند که در جهان بین المللی مورد توجه او و در قالب نگرش نهادگرایی نئولیبرال، منفعت شخصی محرک اصلی کنش است که از عقلانیتی برآمده که موقعیت های ساختاری و نهادی نسبت به نتایج، احتمالات و انگیزه ها را تفسیر می کند. البته او اشاره می کند که منافع شخصی معنای گسترده ای دارد و صرفاً مادی نیست و انگاره ها و هویت ها نیز از منافع شخصی جدا نیستند. (Keohane, 2002: 1-3) براین اساس است که کوهن تأکید می کند که امکان ایجاد نهادهای بین المللی در قالب نگرشی عقلانی با این فرض آغاز می شود که اگر توافقاتی که در سیاست های جهانی به دست می آید هیچ سود بالقوه ای برای بازیگران نداشته باشد، یعنی اگر توافق میان بازیگران نتواند برای دو طرف سودمند باشد، نیازی به نهادهای بین المللی نخواهد بود؛ اما وضعیت این گونه نیست و مزایای قابل توجهی از توافق متقابل برای بازیگران وجود دارد و لذا بازیگران با در نظر گرفتن این سود و منفعت وارد فضای ایجاد نهادهای بین المللی می شوند. (Keohane, 1988: 382-386)

مسئله ی علیت

نئورئالیست ها و نهادگرایان نئولیبرال رفتارهای اجتماعی و کنش های بین المللی را مبتنی بر مجموعه ای از مکانیسم های علی می دانند و معتقدند که فهم آن در تعیین ماهیت و نوع عملکرد



بازیگران نظام نقش بنیادینی ایفا می‌کند. آن‌ها تأکید می‌کنند که کنش بازیگران بین‌المللی اساساً از قاعده‌ی علیت تبعیت می‌کند و هر نوع رفتار بین‌المللی بیرونی از یک متغیر یا متغیرهای تأثیرگذار مشخص نشئت می‌گیرد. لذا مهم‌ترین تعهد علمی اندیشمندان روابط بین‌الملل نیز این است که از طریق کشف این مکانیسم‌های علی زمینه را برای فهم و پیش‌بینی رفتارهای بین‌المللی فراهم سازند و شناخت درست و نظریه‌ی مناسب روابط بین‌الملل نیز می‌بایست در این راستا گام بردارد. مرشایمر و استفن والت در رابطه با ضرورت به‌کارگیری چنین روشی جهت شناخت محیط بین‌المللی بیان می‌دارند که "ما به تئوری‌ها جهت کشف مکانیسم‌های علی^۱ که تبیین‌کننده‌ی رفتارهای تکرارپذیر و چگونگی ارتباط بین آن‌ها هستند نیازمندیم." (Mearsheimer, Walt, 2003: 2013) کنت والتز نخستین اندیشمندی بود که چنین تفکری را در قالب نظریه‌پردازی ساختاری خود برای نئورئالیست‌ها بنا نهاد. والتز تلاش کرد تا دلایل رفتاری بازیگران بین‌المللی را در قالب متغیر مستقلی به نام ساختار جست‌وجو نماید و نشان دهد که چگونه ساختار بین‌المللی به کنش‌های خاص رفتاری شکل می‌دهد. درواقع چنانچه والتز اظهار می‌دارد نئورئالیسم روابط علی بین کنش متقابل واحدها و نتایج و خروجی‌های بین‌المللی را مورد بازبینی قرار داد که نتیجه‌ی چنین بازبینی‌ای این بود که از نظر نئورئالیست‌ها دلایل نتایج بین‌المللی در سطح ساختار قرار دارند نه در سطح واحد آن‌گونه که رئالیست‌های کلاسیک به آن اعتقاد داشته‌اند. (Waltz, 1990: 32-34)

رئالیست‌های نوکلاسیک نیز آن‌گونه که ریپسمن، لابل و تالیا فرو تصریح می‌کنند، همچون ساختارگرایان، اولویت تأثیر علی متغیرهای سیستمی را می‌پذیرند اما در کنار آن نقش متغیرهای مداخله‌گر سطح واحد را نیز در شکل‌دهی به خروجی‌های بین‌المللی اضافه می‌کنند. درواقع در نگرش علی گرایانه ی نئوکلاسیک ها ۳ متغیر اصلی دخیل هستند که شامل متغیر مستقل^۲، وابسته^۳ و مداخله‌گر^۴ است که در نظر گرفتن این متغیرها در سطوح مختلف تحلیل به معنی توجه آن‌ها به مکانیسم‌های علی است. (M. Ripsman, W. Taliaferro, E. Lobell, 2016: 170-171) نهادگرایان لیبرال که بسیاری از مفروضات بنیادین

¹ causal mechanism

² dependent variable

³ Independent variable

⁴ Intervening Variable

نئورئالیست‌ها را پذیرا هستند نیز کشف روابط علی در سیستم بین‌المللی را مورد توجه قرار داده‌اند. تنها تفاوت اساسی در این زمینه این است که آن‌ها مؤلفه‌ی علی فرآیند را نیز در کنار توانمندی‌های ساختاری به‌عنوان یکی از ابعاد مهم سیستم بین‌المللی مدنظر قرار می‌دهند. جوزف نای در این زمینه توضیح می‌دهد که نظام مبتنی بر دو بعد است: یکی بعد ساختار که مربوط به توزیع توانمندی‌ها در بین واحدهای نظام است و دیگری فرآیند که به شیوه‌هایی اشاره دارد که در آن واحدهای نظام با هم تعامل برقرار می‌کنند. فرآیندها در کنار ساختار می‌توانند بر گزینه‌های پیش روی دولت‌ها تأثیرگذار باشند و محاسبات مربوط به منافع ملی را تغییر دهند. (نای، ۱۳۸۷: ۶۱-۶۲)

بحث ساختار-کارگزار

هستی‌شناسی نئورئالیسم پیرامون مسئله‌ی ساختار و کارگزار مبتنی بر دو وجه اساسی است، یکی این‌که از منظر هستی‌شناختی، نئورئالیسم کارگزار را واجد نقش هستی‌بخش نسبت به ساختار بین‌المللی می‌داند و دیگر این‌که ساختار از مؤلفه‌ها و مبانی "مادی" کارگزار حاصل می‌شود. به عبارتی نئورئالیسم از منظر هستی‌شناختی اولویت را به کارگزار می‌دهد و معتقد است که ساختار خصلت وجودی خود را از موقعیت مادی کارگزار دریافت می‌کند. کارگزاران اصلی روابط بین‌الملل نیز دولت‌ها هستند که درواقع همان اجزای اصلی نظام محسوب می‌گردند. والتز در رابطه با نقش هستی‌بخش اجزا و نوع کارگزاران نظام بین‌الملل توضیح می‌دهد که "ساختارهای بین‌المللی بر حسب واحدهای سیاسی اصلی در دوره‌ای خاص تعریف می‌شوند، خواه این واحدها دولت‌شهر باشند، خواه امپراطوری یا دولت ملت." (والتز، ۱۳۹۳: ۱۳۱) و چون ساختار از طریق موقعیت کارگزاران دولتی ایجاد شده است تغییر آن نیز از طریق تغییر وضعیت واحدها اتفاق می‌افتد: "ساختار از طریق موقعیت و جایگاه اجزا تعریف می‌شود و تغییرات ساختاری زمانی اتفاق خواهد افتاد که تغییراتی در موقعیت و جایگاه اجزا اتفاق افتد." (والتز، ۱۳۹۳: ۱۳۱) همچنین جایگاه و موقعیت اجزا یا بازیگران نیز به توزیع توانمندی‌ها^۱ مرتبط است و براین اساس است که تفاوت در ساختارهای نظام تنها بر اساس تفاوت‌های مادی در تعداد قطب‌ها (قدرت‌های بزرگ) شکل می‌گیرد و دگرگونی

^۱ Process

^۲ Distribution of capabilities



ساختاری تنها از طریق گذر از یک نوع توزیع قطب به نوع دیگر اتفاق می افتد. (ونت، ۱۳۹۳: ۲۴) البته باید به این نکته توجه داشت که اگرچه نئورئالیسم از منظر هستی شناسی اولویت را به کارگزار می دهد اما از لحاظ معرفت شناختی به نقش برجسته ی ساختار مادی نظام بین الملل توجه دارد و والتز ساختار نظام بین الملل را مهم ترین مؤلفه ی تعیین کننده ی پیش بینی و فهم رفتار در نظام بین الملل در نظر می گیرد. مرشایمر در این رابطه به خوبی توضیح می دهد که: "رئالیست ها بر این باورند که رفتار دولت ها به طور گسترده ای توسط ساختار مادی روابط بین الملل شکل می گیرد و توزیع توانمندی های مادی در بین بازیگران عامل کلیدی فهم سیاست جهانی است..." (J. Mearsheimer, 1995:91)

رئالیسم نوکلاسیک نیز نقش هستی بخش دولت ها را می پذیرد و ساختار مادی نظام بین الملل را حاصل کنش متقابل بین واحدهای نظام می داند و آن را عنصر اساسی فهم سیاست جهانی در نظر می گیرد، اگرچه در کنار آن متغیرهای مداخله گر را نیز به معرفت شناسی خود اضافه می کند و فهم آن را برای کسب دانش لازم پیرامون سیاست بین الملل ضروری می داند. نئولیبرال ها نیز که نگرش ساختاری والتز را پذیرفته اند، نقش هستی شناسی کارگزار و اهمیت معرفت شناختی ساختار را مورد تأیید قرار می دهند. نای و کوهن در رابطه با نقش توانمندی ها و موقعیت کارگزاران در ایجاد ساختارهای مادی نظام بین الملل بیان می دارند که: "ساختار مربوط به توزیع توانمندی ها در بین واحدهای مشابه است و در سیستم سیاسی بین المللی دولت ها مهم ترین واحدها محسوب می گردند و توانمندی ها به عنوان منابع قدرت دولت ها مدنظر قرار می گیرند و این نوع دسته بندی از توزیع قدرت در نظام های بین دولتی بر اساس اهمیت و تعداد بازیگران اصلی، همان طور که اقتصاددانان نیز ساختار سیستم بازار را تقسیم بندی می کنند، از یک سنت دیرینه برخوردار است." (Keohane, Nye, 2011:17) آن ها نیز مانند نئورئالیست ها ساختار نظام بین الملل را مهم ترین مؤلفه ی درک سیاست بین الملل می دانند و معرفت شناسی خود را مبتنی بر فهم ویژگی ها و خصوصیات ساختاری نظام می دانند.

ب: معرفت شناسی

رهیافت شناختی نئورئالیسم و نئولیبرالیسم نسبت به روابط بین الملل یک رهیافت اثبات گرایانه است. اثبات گرایی نه تنها امکان شناخت را رد نمی کند بلکه معتقد است که محققین روابط بین الملل می توانند نسبت به واقعیت های بین المللی و هستی های نابی که خارج از ذهنیت

انسان وجود دارد معرفت یقینی و قابل اتکا حاصل نمایند. از نظر اثبات گرایان جهان هستی قطعی و متعین است و بر اساس قوانین علت و معلولی عمل می کند که اگر ما رهیافت های منحصر به فرد علمی را به کار ببریم می توانیم این قوانین را شناسایی کنیم. لذا علم به عنوان راهی برای رسیدن به حقیقت شناخته می شود تا جهان را به اندازه کافی درک کرده و بتواند آن را پیش بینی و کنترل کند. (Griffiths, 2007:6) هدف دانش و علم نیز از این منظر تنها توصیف پدیده های قابل تجربه و تأمل در آن چیزهایی است که می توانیم آن را مشاهده و اندازه گیری نماییم و دانستن چیزی فراتر از آن امکان پذیر نیست. یک گزاره تنها زمانی معنادار است که بتوان درستی و نادرستی آن را فقط از طریق تجربه اثبات کرد و از آنجایی که ما نمی توانیم افکار و احساسات را به طور مستقیم مشاهده نماییم لذا این ها موضوعات مشروعی برای مطالعه ی علمی محسوب نمی شوند. (Griffiths, 2002:6) بنابراین آنچه در عرصه ی بین المللی می توان به تبیین آن دست یافت رفتارهای بین المللی قابل مشاهده هستند و این رفتارهای قابل مشاهده خود بیانگر بود و هستی واقعی نیز می باشند و براین اساس است که بود و نمود بر هم منطبق می گردند. البته اولویت چنین رویکردی در کسب دانش باعث شده است که بسیاری از منتقدین، دیدگاه جریان اصلی روابط بین الملل را به برتری معرفت شناسی بر هستی شناسی متهم کنند چراکه از نظر آن ها، پوزیتیویست ها معتقد به شناخت آن چیزی هستند که از طریق تجربه قابل دسترس است که این مسئله باعث می شود که همیشه بخش هایی از واقعیت نادیده انگاشته شود و شناخت نیز صرفاً به هستی قابل تجربه فرو کاهد.

در رویکرد شناختی اثبات گرایان نظریه نیز مفهوم خاصی می یابد و بیشتر به معنی ابزاری است که از طریق آن می توان به تبیین رفتار دست یافت. درواقع از نگاه پوزیتیویست ها کارکرد نظریه کشف مسیر و قوت روابط قابل مشاهده ی رفتاری و همچنین تبیین شرایط پیشینی و قواعد رفتاری است. (Griffiths, 2002:6) چنین نظریه هایی از نظر اثبات گرایان نظریه های علمی محسوب می شوند که به هدف و روش علم تجربی پایبند هستند. همچنین نظریه های علمی معتبر مستلزم تناظر صدق¹ نیز هستند، بدین معنی که نظریه باید آینه ی تمام نمای واقعیت باشد. درواقع در رهیافت پوزیتیویست ها اعتبار نظریه ها به این است که آن ها بر واقعیت بیرونی منطبق باشند و به بهترین وجه آن را بازنمایی کنند. به همین دلیل است که گفته می شود معرفت شناسی

¹ Correspondence to truth



پوزیتیویستی یک معرفت‌شناسی مبنایانه است. مبنایگری در فلسفه‌ی علم به معنای این است که علم بر یک بنیاد مستحکمی از مشاهدات عینی و همچنین استدلال منطقی دقیق استوار است. (Chernoff, 2007: 93) متعاقب چنین نگرشی، نئورئالیست‌ها و نئولیبیرال‌ها تلاش دارند تا ضمن شکل‌دهی به چارچوب‌های تئوریک علمی، زمینه را برای معرفت‌قابل‌اتکا در رشته‌ی روابط بین‌الملل نیز فراهم نمایند. معرفتی که تبیین رفتارهای قابل‌مشاهده‌ی بین‌المللی اساس و مبنای آن را تشکیل می‌دهد. والتز نخستین کسی بود که در راستای ایجاد چنین نظریه‌ی علمی‌ای در روابط بین‌الملل گام برداشت. او با الهام از تفکرات علم‌گرایان تلاش نمود تا نظریه‌ای بسازد که رفتارهای بین‌المللی را به‌خوبی تبیین کند. از نظر والتز: "یک نظریه‌ی ابزاری برای تبیین جهان واقعی و شاید پیش‌بینی آن است. درواقع تئوری یک تصویر ذهنی از یک قلمرو و حوزه‌ی مشخص از واقعیت است که نشان می‌دهد چگونه آن بخش سازمان‌یافته و اجزا آن چگونه با هم در ارتباط هستند. یک تئوری بخشی از واقعیت را به‌منظور ایجاد ارتباطی عقلانی و ذهنی با آن مجزا می‌سازد." (Waltz, 2004: 2) پس از والتز سایر اندیشمندان نئورئالیست نیز از چنین رهیافت شناختی‌ای حمایت کرده و آن را در نظریه‌پردازی‌های خود به کار گرفتند. به‌عنوان مثال استفن والت و جان مرشایمر در رابطه با اهمیت نظریه‌های علمی بیان می‌دارند که: "نظریه‌ها تصاویر ساده‌شده‌ای از واقعیت هستند و نشان می‌دهند که چگونه جهان در حوزه‌های خاص کار می‌کند. نظریه‌ها مانند نقشه‌ها هستند که هم می‌توانند واقعیت را برای ما ساده‌سازی کنند و هم آن را قابل‌فهم سازند. تئوری مانند نقشه یک نسخه‌ی مختصر از واقعیت است. باین‌حال نظریه‌ها برخلاف نقشه‌ها بیانگر روایتی علی هستند و آن‌ها به ما می‌گویند که یک یا چند عامل می‌تواند یک پدیده‌ی خاص را تبیین نماید." (Mearsheimer, Walt, 2013: 431-432) رئالیست‌های نئوکلاسیک نیز که تلاش دارند تا شق دیگری از نظریه‌پردازی واقع‌گرایانه را ارائه دهند نیز رهیافت شناختی علمی والتز را مورد تأیید قرار داده‌اند. جفری تالیا فرو، نارین ریپسمن و استیون لابل در پژوهشی که در زمینه‌ی رئالیسم نئوکلاسیک انجام داده‌اند پیرامون معرفت‌شناسی خود که آن را معرفت‌شناسی "پوزیتیویستی نرم" نامیده‌اند، ابراز می‌دارند که: "ما این اصل را می‌پذیریم که یک واقعیت عینی بیرونی وجود دارد و می‌توانیم از طریق به‌کارگیری مطالعات موردی و آزمایشات دقیق به دانش لازم پیرامون آن دست‌یابیم. درواقع ما استدلال می‌کنیم که محققان می‌توانند استنتاج‌های علی محتمل را در مورد پدیده‌های قابل‌مشاهده ایجاد نمایند. پدیده‌هایی که می‌تواند از

طریق مطالعات موردی مورد بررسی و تفحص قرار گیرند. (M. Ripsman, W. Taliaferro, 2016:22)
(E. Lobell, 2016:22)

نهادگرایی نئولیبرال که اغلب آن را به دلیل همسویی با مبانی فلسفی نئورئالیسم موردنقد قرار می دهند نیز تلاش دارد تا از طریق کاربرست معرفت شناسی علمی به تبیین حوزه ی روابط بین الملل بپردازد. کوهن در رابطه با رهیافت شناختی نئولیبرالیسم می گوید که نهادگرایان لیبرال معتقدند که یک واقعیت سیاسی بین المللی قابل شناخت وجود دارد و آن ها نیز مانند نئورئالیست ها به دنبال این هستند که قاعده مندی های رفتاری را از طریق بررسی ماهیت سیستم بین المللی فاقد حکومت مرکزی تبیین نمایند. (Keohane, 2011:160) درواقع روش فلسفی و مبانی فرانظری نئولیبرالیسم نیز همچون نئورئالیست ها مبتنی بر رهیافت پوزیتیویستی است که بر اساس آن می بایست واقعیت قابل مشاهده و قابل تجربه ی مستقل از ذهن انسان به مدد روش های علمی مورد واکاوی قرار گیرد. با توجه به چنین دیدگاهی بوده است که کوهن نگرش های غیرعلمی روابط بین الملل را تحت عنوان "بازاندیشان"^۱ مورد نقد قرار داده و آن ها را در تقابل با "خردگرایان"^۲ که از روش علمی برای مطالعه ی روابط بین الملل بهره می برند، قرار داده است.

ج: روش شناسی

روش شناسی نئو-نئو و رئالیسم نوکلاسیک از هستی شناسی آن تبعیت می کند که جلوه ای فردگرایانه دارد و بر فرضیه ی انسان اقتصادی استوار است. درواقع همان گونه که آن ها ماهیت سیاست بین الملل را مبتنی بر وجود دولت هایی با سرشتی پیشا اجتماعی می دانند، روش کسب دانش را نیز مبتنی بر بررسی رفتار این بازیگران منفرد در نظر می گیرند. طبق روش شناسی فردگرایانه ی نئورئالیسم و نئورئالیسم، پدیده های اجتماعی به شکلی قابل تبیین هستند که کارگزاران فردی و کنش و اهداف آن ها را شامل شود. درواقع نقطه ی آغاز تحلیل از نظر آن ها بازیگران یا دولت ها با ویژگی های مشخص و از پیش معلومشان^۳ است. (Checkel, 1998:326) والتز در قالب نظریه ی اقتصاد خرد^۴، روش شناسی خاص خود را ارائه داده

¹ Reflectivists

² Rationalists

³ Given properties

⁴ Microeconomics



است. فرض اساسی والتز عقلانیت فردگرایانه^۱ است که بر اساس آن بازیگران مستقل بر اساس محاسبات عقلانی خود به خصوص در مورد هزینه-فایده^۲ عمل می کنند. از نظر او این واحدها دقیقاً مانند واحدهای بازار^۳ هستند. (Qin, 2018: 79) والتز معتقد است که "همان طور که اقتصاددانان بازار را بر مبنای شرکت ها تعریف می کنند ما نیز ساختار سیاسی بین الملل را برحسب دولت ها تعریف می کنیم... در یک نظریه ی خرد، چه نظریه ی اقتصادی و چه سیاست بین الملل انگیزه ی بازیگران مفروض گرفته می شود. فرض بر این است که دولت ها به دنبال بقای خود هستند." (والتز، ۱۳۹۳: ۱۵۳-۱۴۹) مرشایمر نیز ضمن در نظر گرفتن دولت ها به عنوان نقطه ی آغاز تحلیل، آن ها را واجد خصلت هایی مشابه و از پیش مشخص می داند. او معتقد است که دولت ها بر اساس منطق واحدی رفتار می کنند و دشوار است بین آن ها تفاوت قائل شد. از نظر مرشایمر قدرت های بزرگ ذاتاً مانند توپ های بیلیاردی^۴ هستند که تنها از لحاظ اندازه با هم متفاوتند. (Mearsheimer, 2002: 29)

نئولیبرال ها نیز مرکزیت و عقلانیت دولت را در نظام بین الملل می پذیرند. کوهن تلاش کرده است تا همچون والتز یک تئوری سیستمی را بر مبنای اقتصاد خرد ارائه دهد که مبتنی بر این فرض اساسی است که شرکت ها به عنوان بازیگران خودپرست و منطقی عمل می کنند. زمانی که او از رئالیسم ساختاری صحبت به میان می آورد^۳ فرض اساسی آن یعنی دولت مرکزی، عقلانیت و قدرت را می پذیرد. (Qin, 2018: 82-83) فردگرایی روش شناختی نئو-نئو و رئالیسم نوکلاسیک زمینه ساز این تفکر است که سیاست بین الملل را می توان از طریق جدا کردن واحدهای مطالعه و بررسی نموده های قابل مشاهده ی آن ها شناخت و همچنین شناخت درست می تواند قابل تعمیم به سایر واحدها باشد چراکه آن ها از رفتار یکسان و مشابهی تبعیت می کنند. لذا نظریه ی روابط بین الملل نیز به عنوان ابزار مفید کسب دانش می بایست واحدها و حوزه های مطالعه را منفک کرده و با روش مشاهده و آزمون به تبیین آن ها پردازد. والتز معتقد است که: "نظریه حیطه ها را از هم جدا می کند تا بتوان به طور خلاقانه آن ها را فهمید. این جدا کردن پیش نیاز ابداع یک نظریه است." (والتز، ۱۳۹۳: ۲۰) همچنین در این سبک مطالعاتی، روش های مبتنی بر آزمون و مشاهده مهم ترین

¹ Individual rationality

² Cost-benefit

³ Market

⁴ Billiard Balls

روش های کسب معرفت هستند. دانش از طریق تجربه و مشاهده کسب می شود و مطالعه ی جهان اجتماعی شبیه جهان طبیعی است و تئوری های روابط بین الملل نیز می توانند از طریق مشاهدات دقیق و آزمایش تولید شده و مورد آزمون قرار گیرند. (Lamont, 2015: 19) نویسندگان کتاب "تئوری رئالیست نوکلاسیک سیاست بین الملل"¹ در این رابطه بیان می دارند رئالیست های نوکلاسیک به دنبال ایجاد تئوری های تجربی² هستند که رفتار سیاست خارجی و نتایج بین المللی را که فرضیات قابل آزمون را تولید می کند، تبیین نمایند. (M. Ripsman, W. Taliaferro, E. Lobell, 2016: 170) لذا نئورئالیسم، نئولیبرالیسم و رئالیسم نوکلاسیک به مطالعه ی تفسیری روابط بین الملل علاقه ای نداشته و روش های کمی و تعمیمی پژوهش را ابزار بهتری برای فهم دنیای روابط بین الملل می دانند چراکه از نظر آن ها رفتارهای قابل مشاهده و تکرارپذیر را تنها می توان از این طریق بررسی کرد. به طور خلاصه روش شناسی نئو-نئو و رئالیسم نوکلاسیک در روابط بین الملل، فردگرایانه، کمی و تعمیمی است.

نتیجه گیری

رویکردهای جریان اصلی یا نظریات اثبات گرایی در حوزه ی روابط بین الملل تلاش دارند که حوزه ی روابط بین الملل و سیاست جهانی را همچون جهان طبیعی و تجربی مورد بحث و بررسی قرار دهند و بر این اساس نظریه پردازان این رهیافت رهنمودهای خاصی را جهت کسب معرفت در حوزه ی روابط بین الملل ارائه می دهند. از منظر این نظریه پردازان هستی روابط بین الملل خارج از ذهن و زبان ما وجود دارد و متفکر روابط بین الملل می بایست در راستای شناخت این واقعیت بیرونی و عینی گام بردارد. در واقع از منظر این متفکرین نمود چیزها همان بود آن ها به حساب می آیند و لذا این نموده ها هستند که ارزش شناختی داشته و نظریه پرداز روابط بین الملل نیز باید به شناخت آن نائل گردد. در این رویکرد هستی شناختی تجربی و وجود عینی چیزها دارای اهمیتی اساسی است و نظریه پرداز نیز می بایست استراتژی شناختی خود را بر مبنای آن قرار دهد تا از پرداختن به چیزهایی که ارزش شناختی ندارند رها شود. اثبات گرایان معتقدند که امکان شناخت قابل اتکا در روابط

¹ Neoclassical Realist Theory of International Politics

² Empirical theory

³ Generalization



بین الملل وجود دارد و این شناخت قابل اتکا نیز با عنایت به روش شناسی کمی و تجربی حاصل می شود و نظریه پردازان روابط بین الملل می بایست همچون سایر نظریه پردازان علوم طبیعی به شناخت های تجربی و قابل اتکا روی آورند چرا که نوعی وحدت در شناخت علوم وجود دارد. این نظریه پردازان منحصر بودن شناخت را نیز رد می کنند و معتقدند که مبانی شناخت قابل اتکا جنبه ی تعمیمی داشته و می تواند قابل فهم برای همگان باشد. بر همین اساس است که آن ها روش هایی چون کشف و شهود را فاقد اعتبار شناختی می دانند. البته لازم است ذکر کنیم که این رویکرد به شدت مورد نقد رهیافت های انتقادی و بازاندیش قرار گرفته است و نظریه پردازان جدید مبانی شناختی اثباتی را دارای نوعی تعصب دانسته که نمی تواند مسائل و مشکلات حوزه ی روابط بین الملل را به خوبی حل و فصل نماید. منظره بزرگ اخیر روابط بین الملل بر این موضوعات تمرکز داشته است و در آن بازاندیشان در برابر رویکرد جریان اصلی موضع گیری کرده است.

کتابنامه

- نای. جوزف (۱۳۸۷). قدرت در عصر اطلاعات: از واقع‌گرایی تا جهانی شدن. ترجمه سعید میرترابی. تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
- والتز، کنت نیل (۱۳۹۳). نظریه‌ی سیاست بین‌الملل. ترجمه غلامعلی چگنی زاده و داریوش یوسفی. تهران: مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی.
- ونت، الکساندر (۱۳۹۳). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی.
- Booth, Ken (2007). *Theory of World Security*, Cambridge: Cambridge University Press
- C.Schmidt, Brian (2002). "On the History and Historiography of International Relations". in Thomas Risse and Beth A. Simmons. *Handbook of International Relations*, London: SAGE Publications
- Chernoff, Fred (2007). *Theory and Metatheory in International Relations*. New York. Palgrave Macmillan
- Fluck, Matthew (2017). *The Concept of Truth in International Relations Theory: Critical Thought Beyond Post-Positivism*. London: Palgrave Macmillan
- Griffiths, Martin (2002). *Realism, idealism, and international politics: a Reinterpretation*. New York: Routledge
- Keohane, Robert O (1988). "International Institutions: Two Approaches". *International Studies Quarterly*. Vol. 32. No. 4
- Keohane, Robert O (1989). "International Relations Theory: Contributions of a Feminist Standpoint". *Millennium - Journal of International Studies*. Vol. 18. No.2
- Keohane, Robert O (2002). *Power and Governance in a Partially Globalized World*. London: Routledge
- Keohane, Robert O. Nye. Joseph S (2011). *Power and interdependence*. London: Pearson
- L. Schweller, Randall (2003). "The Progressiveness of Neoclassical Realism". in Colin Elman and Miriam Fendius Elman. *Progress in international relations theory*. Cambridge: MIT Press
- Lamont, Christopher (2015). *Research Methods in International Relations*. California: Sage Publishing
- Mearsheimer, John (2002). "E.H. Carr vs. Idealism: The Battle Rages On". *International Relations*. Vol.19.No.2
- Mearsheimer, John (2009). "Reckless States and Realism". *International Relations*. Vol. 23. No. 2

Mearsheimer, John (1995). "a realist reply", *International security*. Vol. 20. No. 1.

Mearsheimer, John (2006). "Structural Realism". in Tim Dunne, Milja Kurki. and Steve Smith. *International Relations Theories: Discipline and Diversity*. Oxford: Oxford University Press

Mearsheimer, John. Walt, Stephen (2013). "Leaving theory behind: Why simplistic hypothesis testing is bad for International Relations" *European Journal of International Relations*. Vol. 19. No. 3

Qin, Yaqing (2018). *A Relational Theory of World Politics*. Cambridge: Cambridge University Press

R. Posen, Barry (2004). "ESDP and the structure of world power". *The International Spectator*. Vol. 39. No. 1

Ripsman, Norrin M. Taliaferro, Jeffrey W. Lobell, Steven (2016). *Neoclassical realist theory of international politics*. New York: Oxford University Press

Rosenberg, Alex (2005). *The philosophy of science: a contemporary introduction*. New York: Routledge

Scruton, Roger (2007). *The Palgrave Macmillan dictionary of political thought*. New York: Palgrave Macmillan

Smith, Steve. Booth, Ken. Zalewski, Marysia (1996). *International theory: positivism and beyond*. Cambridge: Cambridge University Press

Sutch, Peter. Elias, Juanita (2007). *International relations: the basics*. New York: Routledge

T. Checkel, Jeffrey (2006). "Constructivist approaches to European integration". in Knud Erik Jørgensen. Mark Pollack and Ben Rosamond. *The SAGE Handbook of European Union Politics*. London: SAGE Publications

Waever, Ole (1966). "The rise and fall of the inter-paradigm debate". in Ken Booth and Marysia Zalewski. *International theory: positivism and beyond*. Cambridge: Cambridge University Press

Wagner, R. Harrison (2010). *War and the State: The Theory of International Politics*. Michigan: University of Michigan Press

Waltz, Kenneth (1988). "The Origins of War in Neorealist Theory". *Journal of Interdisciplinary History*. Vol. 18, No. 4

Waltz, Kenneth (1990). "Realist thought and neorealist theory". *Journal of International Affairs*. Vol. 44. No. 1

Wight, Colin (2002). "Philosophy of Social Science and International Relations". in Walter Carlsnaes, at Thomas Risse and Beth A. Simmons. *Handbook of International Relations*. London: SAGE Publications